

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عنوان مقاله

آیا امام زمان (عج) جهان را مدیریت میکند؟

محقق

زهرا غفران

ناظران تحقیق

کانون مهدویت صبح عدالت

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)

تابستان ۱۴۰۱

فهرست

۳	چکیده
۳	واژگان کلیدی
۴	مقدمه
۴	مدیریت امام مهدی در عصر غیبت
۵	وظایف امام
۵	اصل اول: وظایف امام در شرایط طبیعی
۷	اصل دوم: وظایف امام در شرایط فشار و خفقان
۹	اصل سوم: شرایط ویژه امام مهدی عج و الزامات آن
۱۱	اصل چهارم: امام مهدی در چهره واقعی یا در چهره شخصیتی ناشناخته
۱۵	ارزیابی ادعای مدیریت عالم توسط امام مهدی (عج)
۱۸	نتیجه گیری
۱۹	منابع

چکیده

مدیریت جهان به دست کیست؟ آیا حضرت مهدی (عج) عالم را مدیریت میکنند؟ در این مقاله این فرضیه تأیید میشود که به جز هدایت معنوی که در غیبت و حضور امام همیشه برقرار است، ما از برخی ویژگی های امام در عصر غیبت به دلیل پنهان زیستی ایشان بی بهره ایم. و برخی از این موارد در عرصه های محدودتر و با شعاعی کم فرو تر توسط فقها انجام میپذیرد. بنابراین، مدیریت حضرت قائم (عج) بر جهان، اثبات شدنی نیست. از سوی دیگر، اگر مراد از مدیریت جهان توسط آن حضرت، نقشی باشد که امام از جهت وساطت فیض برعهده دارد _ گرچه مدیریت به این معنا قابل اثبات است _ اما مدیریت به این معنا که آن حضرت برای مدیریت حوادث عالم به صورت مطلوب خود اراده ای ویژه اعمال میکند و خود اسباب و شرایط را برای تحقق آن فراهم مینماید و با دخالت مستقیم خود بر اراده های انسانی _ که چه بسا وجود آنها مانع تحقق رخداد مورد نظر میشد _ غلبه کند و آنها را به سمت و سوی مورد نظر خود جهت دهد، قابل اثبات نیست.

واژگان کلیدی

حضرت مهدی (عج)، مدیریت جهان، ولایت فقیه، واسطه فیض.

مقدمه

سیاست زدگی همچنان که مانع فهم درست بسیاری از مقولات اجتماعی و فرهنگی است، مانع تلقی درست از مفاهیم دینی نیز هست. از همین رو هنگامی که مفهومی دینی در فضای سیاست زده شده به کار میرود، سایه منافع حزبی بر آن سنگینی میکند و حب و بغض های ناشی از تمایلات حزبی، افراد جامعه و بلکه گاه حتی اندیشمندان را نیز از فهم درست آن مفهوم باز میدارد. در چنین فضایی حتی آنان که تفسیری درست و مستند به مناب دینی ارائه میدهند نیز در انتظار دیگران، به جانب داری از یک جناح متهم میشوند. از این رو شاید یکی از راههای چیره شدن بر مشکل، ارائه تحلیل به هنگام فرونشستن غبار سیاست زدگی و فرو خوابیدن التهابات ناشی از تمایلات حزبی باشد. مفهوم مدیریت امام زمان بر عالم، از جمله این مفاهیم بود که سالها پیش در مقطعی کوتاه در ادبیات سیاسی، حضوری پررنگ داشت و از آن تفاسیر مختلفی ارائه شد؛ تفاسیری که گاه بیش از آنکه مبتنی بر مبانی دینی باشد، از انگیزه های سیاسی سرچشمه میگرفت و حتی آن تفاسیری که میکوشید مبتنی بر مبانی دینی باشد با انگ سیاست زدگی از گردونه خارج میشد. آنچه پیش رو دارید، تأملی در مفهوم و چیستی مدیریت امام زمان در عصر غیبت است؛

مدیریت امام مهدی در عصر غیبت

ادعای مدیریت رخدادهای عالم توسط امام مهدی اظهار نظر درباره یکی از معارف دینی است و به صورت طبیعی برای راستی آزمایشی چنین ادعایی، راهی جز عرضه آن بر مبانی دینی وجود ندارد؛ در حالی که از مبانی و پیش فرض های این ادعا تبیینی روشن صورت نگرفته و حدود و ثغور آن به روشنی بیان نشده است. این ابهام در مبانی و شفا نبودن ابعاد و جوانب مسئله میتواند زمینه ساز طرح ادعاهایی بی اساس و انتساب امور غیر واقعی به امام زمان شود. از این رو ضروری است درباره میزان صحت و سقم این ادعا و دعاوی امثال آن بر اساس مبانی و معیارهای دینی تحقیق جامعی صورت پذیرد. این پرسش که آیا امام مهدی در عصر غیبت رخدادهای عالم را مدیریت میکند یا خیر، ریشه این پرسش اساسی تر دارد که آن حضرت در دوران غیبت چه میکند و اقدامات و فعالیتهای آن حضرت در این دوران چیست؟ حل این پرسش نیز در گرو پاسخ به این پرسش ریشه ایی تر است که مسئولیتها و تکالیفی که در این دوران برعهده امام است چیست؟ به نظر میرسد پاسخ پرسش اخیر را باید در بحث فلسفه امامت جستجو کرد. اگر بتوانیم بر اساس مبانی عقلی و نقلی به تصویر روشنی از

فلسفه امامت دست یابیم و به این پرسش پاسخ دهیم که اساسا امام برای انجام چه مهمی به امامت منصوب شده است و چه تکالیف و مسئولیتهایی از ناحیه امامت متوجه اوست. در پرتو آن اقدامات و فعالیتهای امام را نیز میتوانیم شناسایی کنیم و در نتیجه میتوانیم درباره مدیریت امام مهدی در دوران غیبت قضاوت نماییم؛ چرا که به صورت منطقی وقتی امامت برای اهدافی باشد و مسئولیتهایی از ناحیه امامت بر عهده امام باشد، از آن جا که امام در انجام مسئولیتهای برآمده از امامت خود کوتاهی نمیکند و اقدامات او در چارچوب مسئولیتهایی است که بر عهده دارد، در نتیجه میتوان از این طریق اقدامات امام را شناسایی کرد. آنچه در ادامه می آید مروری است بر اهدا امامت و مسئولیتهای امام که در چند اصل بیان میشود.

وظایف امام

اصل اول: وظایف امام در شرایط طبیعی

در این باره که اهداف امامت چیست و امام به صورت طبیعی و در زمانی که شرایط خاص او را به اتخاذ سیاستهای ویژه مجبور نکند چه وظایفی بر عهده دارد، میان مذاهب مختلف اسلامی اختلاف نظر معتناهی وجود دارد. که تفصیل آن را باید در کتابهای کلامی جستجو کرد. آنچه در اینجا مورد نظر است، تبیین باور مذهب تشیع درباره فلسفه امامت است. با مراجعه به کتابهایی که متکلمان شیعه در این باره نگاشته اند، میتوان به این موارد به عنوان فلسفه امامت دست یافت .

۱. حفظ نظام اجتماعی مسلمانان (حلی، ۱۴۰۵: ۸)؛
۲. برقراری عدالت اجتماعی (همو)؛
۳. انجام تکالیف اجتماعی (همو: ۷)؛
۴. اجرای حدود الهی (همو: ۸)؛
۵. حفظ شریعت (حمصی، بیتا: ج ۲، ۲۶۱)؛
۶. بیان تفصیل شریعت (همو: ۲۵۶)؛

علامه طباطبایی معتقد است مسئولیتهای امامت را میتوان به سه بخش تقسیم کرد.

۱. مسئولیت امام در زمامداری و حاکمیت جامعه اسلامی
۲. مسئولیت امام در بیان معارف و احکام اسلامی؛

۳. مسئولیت امام در رهبری و ارشاد حیات معنوی انسانها؛

سید محمد صدر در این باره چنین مینویسد :

طبق آموزه‌های اسلامی وظیفه امام به هنگام ظهور و در صورت فقدان مانع به چند دسته تقسیم میشود.

۱. بر عهده گرفتن ریاست دولت و رهبری امت، بدین معنا که طرح کامل و جامع عدالت اسلامی را در روی زمین اجرا کند و عالی ترین مراتب رهبری جامعه را برای انجام این کار به عهده گیرد؛
۲. دعوت اسلامی به معنای داخل کردن جامعه کفر به اسلام یا با جنگ یا با صلح و یا با غیر آن؛
۳. پاسداری از جامعه اسلامی در مقابل جنگ خارجی و دفاع از حریم اسلام با جان و مال؛
۴. نگهداری از جامعه اسلامی در برابر انحراف و شیوع فساد و تباهی در عقیده و رفتار از طریق راهنمایی شایسته و امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغ تعالیم اسلام؛
- انجام وظایف چهارگانه یادشده به طور مطلق در هر مکان و زمانی واجب است و بر امام و امت واجب است که نهایت تلاش خود را برای انجام آن به کار گیرند .
۵. دادرسی در ماندگان و مظلومان و مدد رسانی به گرفتاران. این وظیفه ای همگانی است و اختصاصی به امام ندارد و هر مسلمانی مأمور به انجام آن است. (صدر، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۶)؛

به نظر میرسد آنچه سید محمد صدر به عنوان وظیفه پنجم امام بر شمرده است، بدون مسامحه نباشد؛ چرا که مقصود از وظایف امام، آن دسته از وظایفی است که بر عهده امام _ از آن جهت که امام است _ نهاده شده. بنابراین اگر مقصود از دادرسی در ماندگان و مدد رسانی گرفتاران، سطح عالی آن _ که از شئون امام مسلمین است _ باشد، در این صورت این سخن که این وظیفه، وظیفه همگانی است درست نیست و اگر مقصود، سطح عادی آن است که از دست هر کس به فراخور موقعیت و امکاناتش برمیآید، در این صورت، این وظیفه از وظایف امام از آن جهت که امام است نیست؛ بلکه از وظایف امام از این جهت که یک مسلمان است به شمار می آید. بنابر این بر شمردن آن از مسئولیتهای امام درست نیست و به همین دلیل در میان وظایف امام، وظایفی چون نماز گذاردن و روزه گرفتن و... گنجانده نمیشود.

به هر تقدیر به نظر میرسد جامع ترین تعبیر در بیان شئون امام، تعبیر علامه طباطبایی است که با بیانی مختصر و جامع به همه شئون امام اشاره کرده‌است و آنچه دیگران در این باره گفته اند را میتوان به سه دسته مورد نظر علامه طباطبایی بازگرداند. آنچه گذشت، ضابطه‌های بود که درباره تمامی پیشوایان معصوم صدق می‌کند و طبیعتاً امام مهدی عجل نیز از آن مستثنی نیست.

اصل دوم: وظایف امام در شرایط فشار و خفقان

آنچه به عنوان مسئولیتهای امامت به عنوان اصل اول بیان شد، ناظر به شئون امام، فارغ از شرایط و اقتضائاتی است که ممکن است احیاناً پیش بیاید و انجام همه یا برخی از آنها را از عهده امام ساقط کند. دومین اصل مبتنی بر ضابطه ای است که ریشه در آموزه های دینی و پیش از آن ریشه در عقل دارد که بر اساس آن تکلیف بما الا یطاق قبیح است و آدمی تنها موظف به انجام وظایفی است که انجام آن از عهده او برمی آید. بر اساس این ضابطه عهده داری مسئولیتهایی که پیش از این بر شمرده شد، تنها زمانی بر امام معصوم واجد میشود که امکان انجام آن برای امام فراهم باشد و در صورت فقدان شرایط و بسترهای الزم برای هر یک از وظایف یادشده، انجام آن مسئولیت از عهده امام تا زمان فراهم شدن شرایط برداشته خواهد شد. البته از این نکته نیز نباید غفلت کرد که اولاً ساقط شدن تکالیف یادشده با اینکه امام موظف باشد تمام تلاش خود را به کارگیرد تا اینکه _ هرچند در درازمدت _ زمینه های تحقق شئون امامت را فراهم کند منافاتی ندارد. بنابر این برای مثال، اگر از امام صادق در مقطعی خاص، مسئولیت حاکمیت بر مسلمین به دلیل فقدان شرایط ساقط بود، این به این معنا نبود که آن حضرت نسبت به اقداماتی که _ هرچند در درازمدت _ ممکن بود به حاکمیت امام بینجامد، و وظیفه نداشته باشد و ثانیاً طبق قاعده «المیسور لایترک بالمعسور» تنها آن بخش از تکالیف یادشده از عهده امام ساقط میشود که امام بر انجام آن قدرت نداشته باشد؛ به این معنا که اگر شرایط برای انجام سطح عالی یک تکلیف برای امام فراهم نباشد، اما همان تکلیف را بتواند در سطحی نازلتر و در گستره‌های محدودتر به انجام رساند، انجام همان حد از مسئولیت بر امام واجب خواهد بود. پرسشی که در این جا شکل میگیرد این است که با توجه به دومین اصل یادشده، کدامی از مسئولیتهای امامت از عهده امامانی که در عصر فشار و خفقان زندگی میکردند برداشته شده بود و انجام کدام یک از مسئولیت ها در عصر خفقان برای ائمه میسر بود؟ بر اساس آنچه از علامه طباطبایی نقل شد، امام سه مسئولیت مهم دارد: مسئولیت زمامداری و حاکمیت جامعه اسلامی، مسئولیت بیان معارف و احکام اسلامی و مسئولیت رهبری و ارشاد حیات معنوی انسانها. از

میان سه مسئولیت یادشده، مسئولیت هدایت باطنی جنبه ملکوتی دارد و رفتاری ظاهری و مربوط به جنبه مادی امام نیست. از این رو در وسعت یا ضیق بودن و یا حاضر و غایب بودن امام در انجام آن تأثیرگذار نیست. بنابراین امام در هر شرایط و موقعیت، توانایی انجام آن را دارد. از این رو این مسئولیت هرگز از عهده امام برداشته نمیشود و امام در هر موقعیتی آن را به انجام می‌رساند. دومین مسئولیت امام _ که حفظ و بیان احکام و معارف اسلامی است _ نیز لزوماً مشروط به برخورداری امام از قدرت سیاسی و عهده داری حاکمیت ظاهری جامعه اسلامی نیست. از این رو غیر از امام مهدی که به دلیل غیبت وضعیتی متفاوت دارد، سایر امامان معصوم به رغم فشار و خفقان عصر خود در حد ممکن به انجام آن اقدام میکردند. البته به این نکته نیز باید توجه داشت که انجام این مسئولیت نیز خود منوط به امکان انجام آن یا نبود مصلحت مهمتر در ترک آن است. در نتیجه اگر انجام این وظیفه به هر دلیلی میسر نشد یا مصلحتی مهمتر همچون رعایت تقیه و امثال آن مقتضی ترک آن بود، باز وجوب انجام آن از عهده امام برداشته خواهد شد. سومین وظیفه امام، حاکمیت و زمامداری جامعه اسلامی است که طبیعتاً در شرایط خفقان و فشار به دلیل فقدان زمینه های الزم امکان آن برای بسیاری از ائمه فراهم نبود. بنابراین به رغم اینکه بر اساس اصل نخست زمامداری بر مسلمین از مسئولیتهای امام است، همه پیشوایان معصوم اقدام به تشکیل حکومت نکردند. سید محمد صدر معتقد است امامان معصوم در زمانی که از سوی حاکمان ستمگر تحت فشار و مراقبت شدید بودند، وظیفهای متفاوت از سایر وظایف بر عهده داشتند. وی پس از بیان چهار مسئولیت نخست از پنج مسئولیت پیش گفته چنین مینویسد: «این وظیفه مخصوص حالتی است که امام نتواند چهار وظیفه گذشته را به انجام رساند. مانند وقتی که در جامعه منحرفی زندگی میکند که او را کنار گذاشته و تحت نظر دارند و دست او را از انجام فعالیتهای اجتماعی و سیاسی کوتاه کرده اند؛ چنان که امامان ما عموماً در چنین حالتی زندگی میکردند. پس در چنین شرایطی وظیفه غالبی امام، محافظت از شیعیان و دوستان خود است و نیز نظارت بر روابط اجتماعی آنان با سایر مردم و آموختن هر چه بهتر تعالیم اسلامی و پیاده کردن احکام اسلامی توسط آنان. بله، اگر امام توانست برای برپایی برخی از تعالیم اسلامی به طور گسترده، راهی پیدا کند و مانعی برای انجام این کار نبوده، الزم است به انجام آن اهتمام ورزد و محدوده این عمل از حدود پیروانش فراتر رفته و تمام کشورهای اسلامی را دربر میگیرد. (همو: ۴۶)

به نظر میرسد آنچه آیت الله سید محمد صدر به عنوان وظیفه ای مستقل از وظایف دیگر و به عنوان وظیفه ای ویژه برای دوران خفقان برشمرده، وظیفه ای مستقل از وظایف پیشین نیست؛ به این معنا که در شرایطی که امام مقبولیت عام پیدا کرده، موفق به تشکیل حکومت میشود، چتر حمایتی او بر سر همه شهروندان گسترده خواهد شد

و امام موظف به حمایت مادی و معنوی از همه آحاد جامعه خواهد بود. اما در صورتی که امام در میان اکثریت جامعه مقبولیت نداشته باشد و در نتیجه امکان تشکیل حکومت برایش مهیا نباشد، به صورت طبیعی در میان همان بخش از جامعه که مقبولیت دارد و به تعبیر دیگر به امامت او اعتقاد دارند سخن او نافذ خواهد بود و میتواند رسالت خود را به انجام رساند. بنابراین به صورت طبیعی آن مسئولیت ابتدایی (تشکیل حکومت و عهده داری شئون جامعه) بر اساس اصل دوم و با توجه به قاعده «المیسور الیترک بالمعسور» به دلیل عدم امکان به مسئولیت عهده داری بخشی از جامعه تقلیل مییابد و البته روشن است که همچنان که اصل تشکیل حکومت و اداره شئون آن مشروط به امکان است، مدیریت شئون برخی از افراد آن نیز منوبه امکان است؛ همچنان که اگر امام توانست در بخشی دیگر از جامعه که از شیعیان و موالیان ایشان نیستند نقش آفرینی کند، به دلیل اصل اول، انجام آن بر امام واجب خواهد بود.

اصل سوم: شرایط ویژه امام مهدی عج و الزامات آن

آنچه گذشت، اصولی مربوط به تمامی امامان معصوم بودند؛ اما در این میان امام مهدی به دلیل داشتن شرایط ویژه، از وضعیتی خاص برخوردار است. آنچه آن حضرت را با سایر امامان معصوم متفاوت کرده، دو نکته است: اول غیبت ایشان و دوم مسئولیت آن حضرت برای برپایی حکومت عدل جهانی. سید محمد صدر در این باره چنین مینویسد: «اما امام مهدی؛ ایشان برای برپا داشتن دولت حق در روز موعود ذخیره شده است و این از بزرگترین اهدا الهی است که با آفرینش بشر مرتبط است. و از ضوابط عمومی و از جمله ضابطه معجزات دانسته ایم که اهدا بزرگی الهی بر هر چیزی مقدم است و تحقق آن اهدا بر وجود و عدم هر چیزی متوقف باشد، آن چیز موجود یا معدوم خواهد شد؛ چه از امور تکوینی باشد و چه از امور تشریحی. حال وقتی به این هد مهم _ که امام مهدی برای آن ذخیره شده _ بنگریم، میبینیم آن هد مهم متوقف بر انجام چند امر است؛ مانند وجود و غیبت آن حضرت و معجزه‌های که متکفل طول عمر ایشان است و معجزه‌های که گاه باعث پنهان ماندن ایشان برای حفظ جان ایشان از خطرات است؛ چنانکه از سوی دیگر، اموری هست که تحقق روز موعود متوقف بر نبود آنهاست؛ از جمله در زمینه احکام هر گونه حکم شرعی که انجام آن با حفظ و غیبت امام منافات داشته باشد، از عهده آن حضرت ساقط است و انجام آن بر امام واجب نیست؛ ولی احکام شرعی هایی که با این هد مهم منافات نداشته باشد _ چه احکام شخصی مثل نماز و روزه و چه احکام عمومی مانند امر به معروف و نهی از منکر _ دلیلی بر ساقط شدنشان نیست، بلکه انجام آن بر حضرت واجب است؛ زیرا طبق فرص، آن حضرت توانایی انجام

آن را دارد و انجام آن با غیبت و هدف ایشان منافات ندارد. (همو: ۴۶-۴۷) بر این اساس، از میان این مسئولیت های پیشگفته، وظیفه ی زمامداری بر مسلمین و ملزومات آن همچون اجرای حدود، مدیریت امور اجتماعی همچون جنگ، گسترش عدالت و... به این دلیل که آن حضرت در پس پرده غیبت به سر میبرد، ساقط است؛ همچنان که وظیفه بیان معارف و احکام اسلامی به صورت طبیعی آن _ که شکلی عمومی و گسترده دارد و شامل عموم مردم میشود _ نیز به دلیل منافات داشتن با شرایط غیبت از عهده ایشان برداشته شده است. در تکمیل آن چه گذشت، تذکر دو نکته ضروری است :

۱. اگر امام مهدی مأمور به تشکیل حکومت، ظلم ستیزی، عدالت گستری و... در سطح عالی آن نیست، به این دلیل است که در شرایط غیبت، امکان این امربرایش فراهم نیست و البته غیبت، وضعیتی ناخواسته است که بشر با سو اختیار خود بر امام مهدی تحمیل کرده است؛ و گرنه خداوند سبحان به مقتضای لطفش امام را به بشر عرضه کرده است و از سوی دیگر، امام مهدی نیز همواره مهبای پذیرش مسئولیتهای اجتماعی مربوط به امامت است. اگر با این وجود، آنحضرت از پس پرده غیبت بیرون نیامده و مسئولیتهای امامت را به صورت کامل بر عهده نمیگیرد، به این دلیل است که بشر آماده ظهور نشده است. بنابراین از این که آن حضرت عهده دار برخی از وظایف امامت نمیشود، اشکالی متوجه آن جناب نیست.

سید مرتضی ضمن اشاره به مطلب پیش گفته در پاسخ این پرسش که: «اگر با غیبت امام مصالحتی که بر او مرتبط است از مکلفان ساقط میشود، میان چنین وضعیتی که در آن اصلا امامی وجود ندارد، چه تفاوتی هست مینویسد: این چنین نیست که اگر امام غایب شد و به سبب آن، منافع مرتبط بر او فوت گردید، غیبت او و نبودش یکسان باشد؛ چرا که اگر امام به دلیل خوفی که از سوی ستمگران متوجه او شده و اجباری که به غیبت و پنهان زیستی از جانب آنان ایجاد شده، در این صورت فوت شدن مصلحت از سوی همان ستمگران است و آنان خود مانع بهره بردن از امام هستند. (علم الهدی، ق ۱۴۱۰: ج ۱، ۱۴۴-۱، ۱۴۵)

۲. مکلف نبودن امام مهدی (عج) نسبت به انجام وظایف یاد شده به معنای سلب مسئولیت کلی از آن حضرت در این باره نیست؛ چرا که نسبت امام و جامعه ای که شرایط را برای ظهور آن حضرت فراهم نکرده، نسبت معلم و شاگردانی است که از درس و مدرسه فراری هستند و امام غایب به سان معلمی است که برای

تعلیم به مکانی می رود و به دلیل فقدان کلاس یا فراری بودن کودکان از درس و مدرسه و امثال آن، شرایط را برای تعلیم فراهم نمینند. چنین معلمی اگر واقعا شور تعلیم و عشق تربیت

داشته باشد، در برابر سختی ها زانو نمیزند و میکوشد شرایط را برای تعلیم و تربیت و آشتی دادن کودکان با مدرسه فراهم کند. این طبیعی ترین واکنش معلمی دلسوز در برابر شرایط پیش آمده است. روشن است که دغدغه امام برای اهدا الهی خود از دغدغه های یک معلم دلسوز کمتر نیست. بنابراین امام غایب نیز به صورت طبیعی خواهد کوشید شرایط را برای ایجاد فضایی مهیا کند که در آن فضا بتواند شئون امامت _ یعنی زمامداری، تعلیم و رهبری معنوی امت _ را به صورت تمام اجرا کند. مقصود از فضایی که امام میتواند در آن به اهدافش برسد، فضای ظهور و تشکیل حکومت جهانی است. امام در صورتی میتواند به همه آرمان هایش نایل شود و تمام شئون امامتش فعلیت پیدا کند که ظهور کرده و حکومتی جهانی تشکیل دهد. بنابراین، هدف امام تحقق ظهور و تشکیل حکومت جهانی است و آن حضرت با تمام قوا میکوشد بسترهای تحقق این مهم را فراهم آورد. از این رو ساقط شدن برخی از مسئولیتهای امامت از امام مهدی به معنای عدم وجوب فعلی اقدام به آن وظیفه است و این مسئله با وجوب انجام اقداماتی که حتی در درازمدت موجب فعلیت یافتن تمام شئون امام میشود منافاتی ندارد .

اصل چهارم: امام مهدی در چهره واقعی یا در چهره شخصیتی ناشناخته

آنچه درباره سقوط تکالیف مربوط به امامت از امام مهدی بیان شد، در فرضی است که آن حضرت بخواهد به عنوان امام مهدی در میان جامعه وظایف امامت را به انجام رساند و روشن است که انجام این امور با غیبت آن حضرت منافات دارد. فرص دیگری که در این باره وجود دارد این است که آن حضرت به صورت ناشناخته و به عنوان یک فرد عادی به فعالیت در جامعه پردازد. سید محمد صدر در این باره مینویسد: رفتاری که متصور است از امام مهدی (عج) صادر شود دو گونه است: رفتاری که از آن حضرت با عنوان حقیقی حضرت صادر میشود، به صورتی که ولو پس از تمام شدن آن عمل بتوان آن را به حضرت نسبت داد و رفتاری که از آن حضرت صادر میشود، در حالی که مجهول الحقیقه هستند و در جامعه به عنوان یک فرد عادی و با شخصیتی ثانوی و با نامی دیگر و با شغل و مکانی که جلب توجه نمیکند زندگی میکند، اما اقدام امام با عنوان حقیقی خود به اجرای تکالیف اسلامی پیشگفته حالش همان است که گفته شد و توضیح داده شد که ممکن نیست امام مهدی شرعا مکلف به انجام این تکالیف باشد، مگر اقداماتی که مرتبط با دو قسم اخیر از تکالیف امام باشد.

۱- محافظت از شیعیان و دوستان خود و نیز نظارت بر روابط اجتماعی آنان با سایر مردم و آموختن هرچه بهتر تعالیم اسلامی و پیاده کردن احکام اسلامی توسط آنان؛

۲- دستگیری از بیچارگان و کم به درماندگان و گزارشهایی که از مالقات با آن حضرت در عصر غیبت کبرا وجود دارد، بر آن دلالت دارند؛ چرا که چنین اقداماتی با هدف امام و غیبت ایشان تعارض ندارد. اما شکل دوم رفتار امام مهدی یعنی رفتار امام به عنوان یک فرد عادی جامعه دلیلی بر نفی آن نیست، بلکه میتوانیم بر وجود آن استدلال کنیم و همین مقدار برای استدلال کافی است که برای آن حضرت امکان انجام چنین رفتارهایی وجود دارد، بدون اینکه با غیبت آن حضرت و مخفی ماندن هویتش منافاتی داشته باشد. بنابراین مانند هر مسلمان دیگر، بر ایشان واجب است که به هر کاری که به مصلحت اسلام است اقدام نماید و آن حضرت به اطاعت از احکام اسلام سزاوارتر است. از این رو نمیتوانیم آن حضرت را تصور کنیم، مگر اینکه در حال انجام یکی از تکالیف پیشگفته است؛ مانند هدایت شخص یا جماعتی از کفر به اسلام یا از انحراف به راستی یا از ظلم به عدالت و یا قراردادن موانعی در برابر ظلمی که در جامعه علیه اسلام و مسلمین عموماً با شیعه به صورت خاص وجود دارد و امثال این اقدامات. و نمیدانیم حال جامعه اسلامی چه خواهد شد، اگر امام لطفش را دریغ کرده و از اقداماتش دست کشیده بود؟ افزون بر اینکه پشت سر در هر عمل خیر عام المنفعه ایی یا سنت اجتماعی نیکویی یا اندیشه اسلامی جدیدی و... احتمال نقش آفرینی دستانی را می دهیم که از سوی امام مهدی به حرکت افتاده یا آن حضرت کسی بوده که بذر آن را در سینه یا رفتار شخص یا جماعتی پاشیده، به صورتی که به اذن پروردگارش در هر زمان به بار مینشیند و هی دلیلی بر نفی این احتمال نیست. (صدر، ۱۳۸۳، ۵۰_۴۹)

بر اساس آنچه گذشت، روشن شد که انجام مسئولیتهایی همچون زمامداری جامعه مسلمین و بیان معارف و احکام اسلامی که از شئون امامت است، از آنجا که با غیبت امام مهدی تعارض دارد، از آن حضرت ساقط است؛ اما انجام مسئولیتهای دینی که انجام آن مستلزم انکشاف هویت امام نباشد بر امام واجب است و امام نسبت به آن اهتمام خواهد داشت.

تعطیلی وظایف امامت یا تنزل آن

همانطور که در سخنان سید محمد صدر به صراحت آمده بود، شرایط خاص دوران غیبت باعث تعطیلی بسیاری از مسئولیتهای امامت میشوند و امام نسبت به بسیاری از این مسئولیت ها تکلیفی بر عهده ندارد. به نظر میرسد دیدگاه یادشده که به تعطیلی برخی از مسئولیتهای امامت حکم میکند را بتوان با توضیحاتی تکمیل کرد و به دیدگاه تنزل مسئولیتهای ارتقا داد. توضیح اینکه شاید بتوان از حدیث معروف پیامبر گرامی اسلام که در آن، امام مهدی به خورشید پشت ابر تشبیه شده است^۵ (صدوق، ۱۳۶۳: ۲۵۳)

چنین استنباط کرد که غیبت آن حضرت باعث تعطیلی هیچ یک از آثار وجودی ایشان نمیشود، همچنان که پنهان شدن خورشید در پس حجاب ابرها، هیچ یک از آثار وجودی اش را تعطیل نمیکند، بلکه همچنان که خورشید در پس ابر، همه ی آثار و برکات خود را به همراه دارد، اما در سطحی نازلتر و شعاعی ضعیفتر، غیبت امام نیز هیچ یک از آثار وجودی امام را تعطیل نمیکند، بلکه آن آثار و برکات در شعاعی ضعیف تر و با فروغی کمتر همچنان استمرار دارد. این مطلب همچنان که میتواند مستند به روایت پیشگفته باشد، میتواند مبتنی بر قاعده «المیسور الیترک بالمعسور» باشد که بر اساس آن، امام اگر قادر بر انجام مسئولیتهای امامت در سطح عالی آن نباشد، مسئولیت انجام حد مقدور از وظایف از ایشان سلب نمیشود. بر این اساس شاید بتوان چنین ادعا کرد که در عصر غیبت، سطح نازل اولین مسئولیت امام که حاکمیت و زمامداری امام بود، حاکمیتی است که توسط فقیه انجام میپذیرد و فقیه به نیابت امام، مسئولیت حاکمیت ایشان را در سطحی نازل به انجام میرساند؛ همچنان که وظیفه دیگر امام _ که بیان معارف و احکام اسلامی است _ توسط علما انجام میپذیرد و علما و فقها ابزارهای امام برای هدایت فکری مردم و مدیریت سیاسی جامعه هستند. امام نیز با ارجاع مردم به فقها برای هدایت فکری و ارجاع به فقیه برای مدیریت سیاسی، سطحی نازل از حاکمیت و هدایت خود را به انجام میرساند. به تعبیر دیگر، اگرچه در عصر غیبت، این فقها هستند که مدیریت سیاسی و فکری جامعه را برعهده دارند، اما در واقع از آنجا که فقها به نیابت از امام و به دستور ایشان متصدی این شئون شده اند، آنها مجاری تحقق خواسته های اماماند. البته مقصود از این جمله که فقها مجاری تحقق اراده اماماند، این نیست که لزوما آنچه فقها انجام میدهند مطابق با خواست امام و معصومانه و بدون خطاست، بلکه مقصود این است که اراده ی امام بر این تعلق گرفته که در عصر غیبت، فقها بر اساس اجتهاد خود _ که البته گاه با خطا همراه است _ مدیریت سیاسی و فکری جامعه را برعهده گیرند. بنابراین خواست امام، عمل معصومانه نبوده است و همین عمل فقیهانه مبتنی بر اجتهاد و مشوب به خطای احتمالی در عصر غیبت مورد تأیید و رضایت امام است و آن حضرت، خواستهای بیش از این ندارد. وقتی از این پدیده با عنوان سطح نازلی از حاکمیت و رهبری

امام یاد میکنیم، از ی سو آن را به امام نسبت میدهیم و از سوی دیگر، آن را سطحی نازل میخوانیم. نسبت دادن این مسئله به امام از این جهت است که این مدیریت سیاسی و رهبری فکری به امر امام و به نیابت آن حضرت است و این مکانیسم توسط امام ارائه شده و فقها مجاری تحقق اراده ی امام هستند. بنابراین حاکمیت سیاسی و رهبری فکری به امام نسبت داده میشود و از آنجا که چنین حاکمیت و رهبری فکری مستقیماً از سوی امام انجام نمیگیرد و در نتیجه معصومانه نیست، سطحی نازل از حاکمیت، هدایت و راهنمایی معصوم به شمار میرود. در برابر آنچه گفته شد، ممکن است این پرسش طر شود که این سخن که در عصر غیبت هی ی از شئون امام تعطیل نمیشود و امام به تمام مسئولیتهای خود در سطح نازلتری عمل میکند و ولایت فقها همان سطح نازل حاکمیت امام است، نمیتواند درست باشد؛ چرا که در بسیاری از برهه ها فقها عهده دار حاکمیت جامعه نبودند. بنابراین در آن برهه ها حتی آن سطح نازل از حاکمیت معصوم نیز وجود نداشته است و در نتیجه، این شأن امام تعطیل شده است. به پرسش یادشده این چنین میتوان پاسخ داد که مدعا این بود که غیبت باعث تعطیلی هیچ یک از مسئولیتهای امام نیست و این ادعا با طلب از پیشگفته نقل نمیشود؛ زیرا آنچه باعث فقدان این سطح نازل از حاکمیت امام در برهه های یاد شده است، غیبت امام نیست؛ بلکه فقدان شرایط دیگر بوده است. توضیح اینکه همچنان که در عصر حضور، فعلیت یافتن شئون امام رابطه متقابلی با عملکرد امت دارد و بدون همراهی مردم حتی در عصر حضور، برخی از شئون امام مانند شأن حاکمیت و زمامداری تعطیل میشوند، در عصر غیبت نیز برقراری سطح نازل شئون امام، با خواست مردم رابطهای تنگاتنگ دارد. بنابراین همراهی امت در دوران غیبت نیز شر تشکیل حکومت است و در صورت فقدان آن، عامل عدم تشکیل حکومت فقدان همین عنصر است. در نتیجه، غیبت به تنهایی و به خودی خود عامل تعطیلی کلی هیچ یک شئون امام نیست و در دوران غیبت نیز همچون دوران حضور امام در همه ابعاد در سطحی نازلتر پرتوافشانی میکند؛ اما همچنان که در عصر حضور، انتفاع مردم از برخی از ابعاد وجودی امام در گرو وجود اراده جمعی از سوی امت بود، در عصر غیبت نیز همین شر وجود دارد. بنابراین اگر در برهه هایی این سطح نازل از زمامداری نیز وجود نداشته، عامل آن، غیبت امام مهدی نبوده است. بنابراین، این فرمایش پیامبر گرامی اسلام (ص) که مثل: «امام غایب، همچون خورشید پشت ابر است»، به کلیت خود همچنان باقی است.

ارزیابی ادعای مدیریت عالم توسط امام مهدی (عج)

حال نوبت بازگشت به پرسشی است که در آغاز نوشتار مطرح شد که آیا امام مهدی (عج) حوادث عالم را مدیریت میکند؟ روشن است که بر اساس آنچه گفته شد، اگر مدیریت امام بر رخدادهای عالم را از مصادیق شأن حاکمیت و زمامداری آن حضرت به شمار آورده و آن را به عنوان وظیفه امام بپذیریم، از آنجا که بر اساس مباحث پیشگفته اصل مسئولیت حاکمیت در عصر غیبت به حاکمیت فقیه تنزل یافته و آن حضرت بدون واسطه عهده دار این مسئولیت نیست، فروع آن نیز خود به خود از عهده ی امام خارج است. از این رو امام در این باره مسئولیتی بر عهده ندارد، مگر اقداماتی که به صورت پراکنده و با هویتی ناشناخته در این باره انجام میدهد که وجود چنین اقداماتی نمیتواند اثبات کننده ی موردی خاص باشد و بر اساس آن، نمیتوان رفتاری خاص را به آن حضرت نسبت داد. بنابراین کسی که از مدیریت امام بر فلان امر سخن میگوید یا مقصودش این است که این کار در نظام ولایت فقیهی که مورد تأیید امام عصر است انجام گرفته و به همین سبب، این کار مورد رضایت امام عصر است؛ یا منظورش ایناست که این کار واقعا تحت اشراف حضرت و با اراده مستقیم ایشان انجام پذیرفته است و آنحضرت واقعا برای تحقق این عمل اراده خاص داشته است و برای تحقق آن، با عنایت خود اسباب و عوامل را فراهم کرده است. بر اساس مطالب پیشگفته روشن شد که اگر مقصود، مطلب دوم باشد، به صورت کلی دلیلی بر آن وجود ندارد، مگر در مواردی خاص که از طریق رجال الغیب و عارفان و اصل خبری از آن سو برسد. اگر هم مقصود، مطلب نخست باشد، افزون بر اینکه حاصل آن رضایت امام به آن عمل است و نه مدیریت آن از سوی امام، آن نیز به کلیتش قابل دفاع نیست؛ چرا که رضایت امام مهدی به ولایت فقیه نهایت چیزی را که میتواند ثابت کند این است که آنچه ولی فقیه با اجتهاد خود به آن حکم میکند، هرچند در اجتهادش صائب نباشد، مورد تأیید امام است؛ اما که هر اقدامی که در دولت تحت حاکمیت ولی فقیه انجام میشود مورد تأیید امام است و این بلکه توسط آن حضرت مدیریت شده است، هیچ دلیلی آن را تأیید نمیکند. شاهد این ادعا تذکرات متعدد امیرمؤمنان به کارگزاران خود و گوشزد کردن خبط و خطاهای آنان است. به عنوان نمونه میتوان به نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف _ که کارگزار آن حضرت در بصره بود _ اشاره کرد. (شریف رضی، ۱۳۷۰ ج: ۳، ۷۰) که در آن نامه، امام به رفتار عثمان به صورت جدی اعتراض میفرماید. بنابراین وقتی نتوان عمل کارگزارانی که توسط معصوم نصب شده اند را به صورت مطلق مورد تأیید ایشان دانست، به طریق اولی نمیتوان فعالیتهای کارگزاران نظام ولایت فقیه را حاصل مدیریت امام زمان، بلکه مورد تأیید آن حضرت به شمار آورد. بر اساس مطالب پیشگفته باید این نکته را نیز افزود که اساسا در این فرصت نمیتوان از

مدیریت عالم سخن گفت؛ بلکه باید مدیریت امام را منحصر در حوزه ای دانست که فقیه سرپرستی آن را به عهده دارد. آنچه گفته شد پاسخ به پرسش مورد نظر از منظر مسئولیتهای امام بود. پرسش یادشده را میتوان از منظر شأن وساطت فیض امام نیز مورد کاوش قرار داد و محتمل است ادعای مدیریت امور توسط امام مهدی در عصر غیبت مبتنی بر آموزه وساطت فیض باشد؛ یعنی از آنجا که امام، واسطه فیض در عالم هستی است و تمام خیرات از مجرای آن حضرت به خلایق میرسد، بنابراین عالم هستی مسخر اراده ی آن حضرت است و اراده ی آن حضرت بر همه کس و همه چیز حکم میراند. بنابر این هیچ رخدادی بدون وساطت آن حضرت اتفاق نمیافتد و لذا عالم توسط ایشان مدیریت میشود. اگر از این نظر که امام واسطه فیض است به مسئله نگاه کنیم، همه امور را میتوان به امام نسبت داد؛ اما در این نگاه نسبت دادن امور به امام همچون نسبت دادن امور به خداوند است. وقتی میگوییم هستی و انسان و اعمال انسان، همه مخلوق خداوند است، وجود چنین فاعلیتی برای خداوند به معنای نفی فاعلیت انسان نسبت به اعمال ارادیش و نفی اختیار از او و سلب مسئولیت از فاعل انسانی نیست؛ چرا که به تعبیر فلسفی، فاعلیت انسان نسبت به اعمالش در طول فاعلیت خداوند است و خدای بلند مرتبه، اراده کرده است که آدمی با اختیار خودش رفتار کند. بنابراین هم خداوند خالق اعمال انسان است و هم اعمال، به واقع به انسان نسبت داده میشود؛ از این رو انسان پیامدهای آن را نیز میبیند. در این نگاه در نسبت دادن عمل به خداوند، بین عمل صالح و غیر صالح تفاوتی نیست و هر دو به یک اندازه به خداوند نسبت داده میشوند. بنابراین اگر امام را واسطه فیض بدانیم، همه هستی و از جمله انسانها و رفتار آنها به برکت وجود امام تحقق پیدا میکند. در این نگاه نیز انتساب عمل به امام به معنای سلب اختیار از انسان و سلب مسئولیت از پیامدهای مثبت یا منفی یک عمل از او نیست؛ چرا که امام با وساطت خود در فیض جای فاعل را نمیگیرد، همچنان که فاعلیت خداوند نسبت به اعمال جای فاعلیت انسان را پر نمیکرد. بنابراین در این نگاه نماز شب خواندن یک مؤمن به همان اندازه به امام نسبت داده میشود که فلان عمل خلاف شرع یک فاسق؛ چرا که وقتی هستی و تمام محتویات آن و از جمله رفتارهای ارادی انسانها از مجرای امام، لباس هستی میپوشند و به فیض عینیت یافتن و بودن میرسند، دیگر بین اجزای هستی هیچ تفاوتی نیست و تمام اجزا و ابعاد آن به یک شکل به امام نسبت داده میشود. بنابراین برای مثال، اگر در جامعه ای جنگ رخ دهد یا صلح شکل گیرد، از منظر وساطت در فیض نمیتوان گفت امام، صلح را اراده کرده است و مدیریت حضرت باعث شکل گیری صلح شد؛ چرا که از منظر وساطت در فیض، انتساب هر دو به امام درست است و همچنان که در زمان جنگ اتفاق موجود به امام منتسب بود، در زمان صلح نیز این رخدادهای را میتوان به امام نسبت داد. آیت الله

جوادی آملی در اینباره مینویسد: استمرار حیات دشمنانشان حرکت دست و پا، بینایی چشم، حتی تیزی و برندگی سلاح آنان _ که همگی فیضی الهی است _ به برکت اذن تکوینی ائمه و وساطت آنها در فیض است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۲۸) به تعبیر دیگر، در این نگاه، امام برای تحقق یک پدیده، اراده‌های ویژه ندارد و او برای تحقق یک پدیده و نه پدیده‌ی دیگر، گزینش نمیکند؛ بلکه اراده‌ی او فانی در اراده‌ی خداوند است و از آنجا که اراده‌ی الهی بر این تعلق گرفته که عالم طبق نظام اسباب و مسببات پیش برود، اراده‌ی امام نیز بر همین تعلق میگردد. از این رو او برای اعمال اراده‌ی ویژه در این نظام دخل و تصرفی نمیکند و جریان امور بر اساس شکل طبیعی خود اداره میشود و در حوزه‌ی افعال ارادی انسانها نیز روال امور بر اساس اراده انسانها و دیگر اسباب و شرایطی است که به صورت طبیعی وجود دارند و همچنان که به صورت طبیعی اراده‌ی خداوند متعال باعث تغییر در اراده‌ی انسانها نمیشود و او هر آنچه را که انسانها اراده کنند اراده میکند، امام نیز در شکل طبیعی آن، اراده‌ی کسی را تغییر نمیدهد. بنابراین محتمل است که گاه به دلیل وجود یک سری مصالح، امام برای تحقق یک امر، اراده‌ی ویژه نماید و اراده‌ی آن حضرت بر اراده انسانها غالب شود و البته تحقق چنین وضعیتی به معنای صحت انتساب عمل یا رخداد خاصی به آن حضرت نیست؛ چرا که از اینکه دقیقاً در چه واقعه‌ای مصلحت دخالت مستقیم امام وجود داشته، اطلاع نداریم، مگر اینکه خود آن حضرت بر این دخالت صحه بگذارد و گزارش آن از طریقی معتبر از سوی اولیایی که گاه با آن حضرت مالقات میکنند به ما برسد. حاصل مطالب پیشگفته این خواهد بود که ادعای مدیریت عالم توسط امام زمان اگر به معنای وساطت فیض آن حضرت باشد، پذیرفتنی و بر اساس مبانی دینی اثبات پذیر است؛ اما باید به این مطلب توجه کرد که کسی که از مدیریت امام زمان بر فلان رخداد سخن میگوید، اگر مقصودش این باشد که چون که از سوی رخداد مورد نظر یکی از موجودات عالم هستی است و از سوی دیگر، امام زمان واسطه فیض برای هر چیزی است که لباس وجود به تن میکند، امام واسطه تحقق این رخداد است، همچنان که اگر رخداد دیگری متفاوت با رخداد مورد نظر اتفاق می افتاد، آن نیز به وساطت امام موجود میشد. این سخن حقی است؛ اما اگر مقصودش این باشد که آن حضرت برای تحقق رخداد مورد نظر اراده‌ای ویژه اعمال کرده است و خود، اسباب و شرایط را برای تحقق آن فراهم آورده و با دخالت مستقیم خود بر اراده‌های انسانی که چه بسا وجود آنها مانع تحقق رخداد مورد نظر میشد غلبه کرده و آنها را به سمت و سوی مورد نظر خویش جهت داده است چنین چیزی _ همچنان که گذشت _ با وساطت در فیض متفاوت است و اثبات آن به دلیلی خاص نیاز دارد.

نتیجه گیری

آنچه گذشت را میتوان در این چند نکته خلاصه کرد که اگر از منظر شئون امامت به مدیریت امام عصر بنگریم، این مدیریت به دلیل پنهان زیستی امام در عصر غیبت تعطیل و در سطح نازل تر و در محدودهای که فقیه در آن بسط ید دارد توسط فقیه به عنوان نایب عام آن حضرت انجام میپذیرد و اگر از منظر وساطت فیض به این مسئله بنگریم، باز مدیریت امام مهدی به معنای خاص آن اثبات شدنی نیست.

منابع

- جوادى آملی، عبدالله (۱۳۸۱ش)، ادب فنای مقربان، قم، نشر اسرا .
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۶۳ش)، کمال الدین و تمام النعمه، قم، مؤسسه النشر السلامی .
- صدر، سید محمد (۱۳۸۳ش)، تاریخ الغیبه الکبری، قم، انتشارات ذوی القربی، چاپ دوم .
- علم الهدی، سید مرتضی (۱۴۱۰ق)، الشافی فی الامامه، قم، مؤسسه اسماعیلیان
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۰۵ق)، الفتن، کویت، مکتب الفین.
- حمصی، سدیدالدین (بیتا)، المنقذ من التقليد، قاهره،
- شریف رضی، محمد بن حسین (۱۳۷۰ش)، نهج البلاغه، تحقیق: شیخ محمد عبده، قم، انتشارات دارالذخائر